

# پسا «برجام» و چشم انداز مبارزه‌ی طبقاتی

## در ایران

جعفر رسا

آرام باشد. درگیر شدن نظامی با ایران صرفاً باعث از دست دادن توجه و امکانات برای صف آرایی نظامی در مقابل قدرت جدی چین در آن بخش از دنیا می‌شد و این برای آمریکا یک لغزش استراتژیک مهم است، که به نفع رقیب جدی آن - یعنی چین - تمام می‌شد. رسیدن به توافق با جمهوری اسلامی به این مسایل پایان می‌داد، بدون آن که هزینه‌ی سنگینی برای آمریکا در بر داشته باشد.

❖ **پاسخ ۲:** مشکل ایران و آمریکا و متحدان آن صرفاً به مساله‌ی هسته‌ای ایران محدود نمی‌شود. آن بخش از بورژوازی ایران که در جمهوری اسلامی نمایندگی می‌شود، خواهان آن است که موقعیت ایران در منطقه‌ی خاورمیانه به عنوان یک قدرت مهم منطقه‌ای به رسمیت شناخته شود. این با منافع استراتژیک آمریکا جور در نمی‌آید. توافق اخیر با آمریکا دامنه‌ی گسترده‌ی این اختلافات را کمی کاهش داده است، ولی به هیچ وجه به ختم آن منجر نشده است. البته بی‌شک محدود شدن ایران در دست یابی به فناوری نظامی هسته‌ای، یک اهرام مهم فشار از جانب آن به آمریکا و کشورهای متحدانش را برطرف کرده است. به علاوه، آمریکا متوجه است که جمهوری اسلامی یک نظام شکننده و متکی به ائتلاف جناح بندی‌های سیاسی متفاوت است. آمریکا به درستی امیدوار بود که با انعقاد این قرارداد، دست آن جناح در جمهورس اسلامی که با امثال روحانی، هاشمی و خاتمی تداعی می‌شود در مجادلات درونی ایران تقویت می‌شود و این در درازمدت این امکان را فراهم آورد که آمریکا بتواند با جناح به اصطلاح واقع بین جمهوری اسلامی به توافقات سیاسی بیش تری در منطقه دست یابد.

جناح مقلوب جمهوری اسلامی، در جریان مذاکرات فرجام، که با خامنه‌ای و احمدی نژاد به عنوان نمایندگان سیاسی و فکری محافل نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی تداعی می‌شود و از قبل تحریم‌های دهه‌ی گذشته توسط سازمان‌ها و نهادهای وابسته به سپاه پاسداران صدها میلیارد دلار به جیب زده‌اند، از همان اول می‌خواستند جلو این تصورات جناح دیگر را بگیرند. به همین دلیل به همان زودی که روحانی صحبت از شروع «برجام دو» کرد - یعنی اشاره به تغییرات سیاسی و مدنی در درون ایران - این‌ها حتی طرح آن را خیانت خواندند. و هر

❖ **پاسخ ۱:** تا آن جا که به جمهوری اسلامی برمی‌گردد، وضعیت بسیار نابسامان اقتصادی که می‌توانست زمینه ساز جنبش‌های اعتراضی گسترده گردد و لذا اقتدار سیاسی این رژیم را به طور جدی به مخاطره بیاندازد، علت نشستن بر پشت میز مذاکره و به توافق رسیدن بر سر این قرارداد بود. اقتصاد ایران به طور جدی فلج شده بود. نه تنها جمهوری اسلامی به سختی می‌توانست نفت بفروشد، بلکه حتا نمی‌توانست پول‌های قبلی فروش نفت را از مشتریان خود دریافت کرده و با آن، مواد و کالاهای ضروری را به ایران وارد کند.

در یک اقدام بی‌سابقه، اتحادیه‌ی اروپا و آمریکا و به طبع آن‌ها تعداد قابل ملاحظه‌ای از کشورهای دنیا حتا بانک مرکزی ایران را هم تحریم کرده بودند و به این دلیل ورود و خروج ارزی بین بانک‌های خارجی و بانک‌های ایران به طور کامل قطع شده بود. تقریباً همه‌ی سرمایه‌گذاری‌های مشترک شرکت نفت ملی ایران با شرکت‌های نفتی دیگر به حالت تعلیق در آمده بود و این امکان بازسازی و یا پیش رفت در تاسیسات و زیرساخت نفتی و گازی ایران را به توقف کشانده بود. جمهوری اسلامی به دلیل استیصال و ناچاری مجبور شد رجزخوانی‌های دولت احمدی نژاد را کنار بگذارد و از طریق دولت به اصطلاح پراگماتیست روحانی به شروط غرب برای تعطیل کردن برنامه‌ی نظامی تسلیحات اتمی خود تمکین کند.

تا آن جا که به آمریکا برمی‌گردد، رسیدن به این توافق یک جایگزین ارزان و کم دردسر برای رفع مشکلی بود که می‌بایست حل می‌شد؛ چون در غیر این صورت هزینه‌ی نظامی آن بسیار پر قیمت و دشورا بود و عواقب سیاسی و دیپلماتیک آن هم برای دهه‌ها گریبان آمریکا را می‌گرفت.

تلاش ایران برای دست یافتن به وسایل کشتار جمعی هسته‌ای به معنای چالش استراتژیک آمریکا در منطقه‌ی خاورمیانه بود و به طور اجتناب ناپذیری می‌توانست به اقدامات نظامی مشابه توسط کشورهای هم پیمان آمریکا دامن بزند. چنین رقابت تسلیحاتی بی‌آن هم در کشورهایی که از نظر سیاسی بی‌ثبات هستند، به وضعیت نظامی بسیار ناهنجاری می‌توانست منجر شود که آمریکا به هر قیمت می‌خواست مانع آن شود. به علاوه، از منظر آمریکا، کانون اصلی توجه استراتژیک و نظامی آن باید در آسیای شرقی و در مقابل عروج چین در اقیانوس

چند انتخابات مجلس خبرگان را به جناح دیگر باختند، ولی مطمئن شدند که نماینده‌ی باخته‌ی آن‌ها - یعنی جنتی - به تقلب به عنوان نماینده‌ی آخر تهران تعیین و سپس با زور به عنوان رئیس مجلس خبرگان تعیین شود. حضور همه‌ی نظامیان ارشد جمهوری اسلامی در مراسم افتتاح و تعیین هیات رئیسه‌ی مجلس خبرگان برای یادآوری این نکته به جناح مخالف بود، که قدرت واقعی در دست کیست! همین طور در تعیین انتخاب رئیس مجلس، دوباره سران نظامی و امنیتی در صحن مجلس حضور یافتند تا نمایندگان تازه منتخب متوجه شوند، که انتخاب عارف به عنوان شروع یک دوران جدید تحمل نمی‌شود و لاریجانی، رئیس قبلی مجلس، کماکان باید در راس بماند. همین طور در صحنه‌ی اجتماعی هر زمان که روحانی صحبت از کمی شل کردن فضای فرهنگی جامعه کرده است، امامان جمعه، نمایندگان خامنه‌ای در استان‌ها، دادستان‌های مختلف و قوه‌ی قضایی، بساط کنسرت‌های دارای مجوز را جمع کردند، به مهمانی‌های خصوصی حمله کردند و برای دهن کجی کامل به دولت وقت، اقدام به اجرای احکام سنگین و شلاق زدن متخلفان کردند. این اقدامات ضد انسانی برای این است که مردم در ایران یک بار تصور نکنند، که فرجام یک با فرجام دو دنبال می‌شود و زمینه‌ی کوچک‌ترین تحولات اجتماعی، سیاسی یا فرهنگی ممکن است فراهم شود.

این رویه بی شک فضای سیاسی ایران را سنگین‌تر، دامنه‌ی اختناق را گسترده‌تر و زمینه‌ی سرمایه‌گذاری‌های خارجی را محدودتر می‌کند. همه‌ی این‌ها، در عین حال، به رشد نارضایتی‌های اجتماعی و وقوع یک جنبش اعتراضی وسیع دامن خواهد زد و این بار امثال روحانی و خاتمی - بر خلاف سال‌های قبل - از عهده‌ی کنترل آن برنخواهند آمد.

همین طور در زمینه‌ی مسایل منطقه‌ای، جمهوری اسلامی از شرکت در بدیل آمریکا برای حل مسایل سیاسی عراق، پایان دادن به جنگ داخلی سوریه و یمن، مشکلات سیاسی کشورهای خلیج و تنش‌زایی در نوار غزه اجتناب کرده است. انعقاد فرجام به هیچ وجه به شروع رفع اختلافات ایران با آمریکا و کشورهای متحد آن در منطقه نیانجامیده است. هر چند در بین جناح‌های آن تمایلات واقعی کنار آمدن با آمریکا بر سر همه‌ی این موضوعات وجود دارد، ولی جناح مقلوب در جریان مذاکرات فرجام به هیچ وجه حاضر به دادن میدان به جناح دیگر نیست.

◀ **پاسخ ۳:** هدف از «برجام» چه برای جمهوری اسلامی و چه برای آمریکا و متحدان منطقه‌ای اش یک هدف معین و مشخص بود. جمهوری اسلامی می‌خواست با انعقاد این توافق نامه خود را از ورطه‌ی ورشکستگی و عواقب اجتماعی و سیاسی آن راحت کند و آمریکا نیز می‌خواست از پدید آمدن یک رقیب هسته‌ای و به طبع آن شروع یک رقابت تسلیحاتی هسته‌ای در خاورمیانه جلوگیری کند؛ آن هم بدون آن که متقبل هزینه‌ی گزاف نظامی و سیاسی و مالی شود. در کوتاه مدت هر دو به نظر می‌رسد، که به این اهداف خود دست یافته‌اند. البته این امیدواری را هم دولت آمریکا و هم دولت روحانی داشته‌اند، و هنوز هم دارند، که با انعقاد این قرارداد زمینه تفاهات بیش‌تر در زمینه‌های مورد اختلاف در امور دیگر هم پیش بیاید؛ هر

چند که تاکنون چنین نشده است.

تا آن جا که به متحدان آمریکا در منطقه از جمله عربستان سعودی و ترکیه برمی‌گردد، این دو کماکان ایران را رقیبی می‌بینند که فعلاً محصور شده است و در عین حال، قبول کرده‌اند که دولت فعلی آمریکا هیچ خواست استراتژیک برای گزینه‌ی نظامی بر علیه ایران ندارد و لذا آن‌ها نیز باید با ایران بر سر مسایل مورد اختلاف‌شان، مانند جنگ داخلی در یمن و سوریه، کنار بیایند.

◀ **پاسخ ۴:** فکر می‌کنم نقش «برجام» را در متن تحولات جهانی باید بدون مبالغه درک کرد. رسیدن به این توافق بین جمهوری اسلامی و آمریکا و شرکای بین‌المللی اش به معنای حل همه‌ی معضلات جهانی نیست. این توافق حتا به معنی فراهم آمدن پیش شرط‌های رفع معضلات اقتصادی و سیاسی جهانی هم نیست. اساس مشکلات اقتصادی و سیاسی جهانی ریشه در رشد بی‌دریغ سرمایه‌داری در سه دهه‌ی گذشته و رقابت بلوک‌های سرمایه‌داری در اروپا، آمریکا، آسیای جنوب شرقی و کشورهای صنعتی مانند برزیل، هندوستان، روسیه و غیره دارد. در این متن جهانی، مشکل ایران یک مشکل دردرساز، ولی حاشیه‌ای است. حتا در زمینه‌ی نفت هم دنیای سرمایه‌داری می‌تواند طی دو دهه‌ی آتی بدون نیاز اساسی به نفت موجود در خاورمیانه، امور خود را بگذراند. ولی در شرایط کنونی که به لطف لشکرکشی و سیاست‌های آمریکا و کشورهایمانند بریتانیا و فرانسه در خاورمیانه و شمال آفریقا اوضاع به هم ریخته است، هر گونه قراردادی - منجمله «برجام» - که از کاهش بسط جنگ و هرج و مرج بکاهد، به نفع سیاست‌های آمریکا و رقبای آن است.

البته رقابت بین بلوک‌های مختلف سرمایه‌داری، خود در عین حال، مانع از ایجاد نوعی آرامش و ثبات سیاسی در منطقه است. در بهترین حالت، نوعی صلح مسلح برقرار خواهد شد که همواره سایه‌ی جنگ را بر سر مردم این منطقه نگه خواهد داشت.

راه حل انسانی این وضعیت، در عین حال، روشن و واضح است. به جای ساختن هویت‌های تصنعی مذهبی و قومی مردم مناطق مختلف این منطقه و آتش‌بار شدن اختلافات بین آن‌ها باید بر جنبه‌ی مشترک و هویت انسانی یک‌سان همگان تاکید کرد؛ به جای مرزهای تصنعی ساخته‌ی کشورهای امپریالیستی قرن گذشته باید اتحاد داوطلبانه‌ی تشکل‌های خودگردان ملل و مردم زحمت‌کش همه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا را بر اساس منافع مشترک انسانی‌شان و تضمین حقوق پایه و حداقل بر خورداری از زندگی و کار در خور بشر را متحقق کرد. در این نقشه‌ی عمل، سود و رقابت‌های سرمایه‌داری جای خود را به تفاهم و اشتراک مساعی همگان به عنوان انسان‌های برابر برای ساختن جامعه‌ی جهانی بشر خواهد داد. فقط با افق‌های بلند می‌توان - در مقابله با عظمت سقوط معیارهای انسانی در شروع قرن بیست و یکم - برای بشریت راه حل واقعی به دست داد.

◀ **پاسخ ۵:** برای پاسخ به این سؤال شاید لازم باشد قدری در مورد سرمایه‌داری در ایران تعمق کنیم. نظام سرمایه‌داری



و خود در غنا و ثروت غرق اند، نام برد. این ها همان امامان جمعه، آیت الله ها و حجت السلام ها، نمایندگان امام، و مسئولان امام زاده ها و موقوفات مذهبی هستند که به اعتبار نام و نشان و روابط خود، املاک و مستغلات را به تصرف درآورده اند و از امکانات مالی دولتی و دریافت معافیت های مالیاتی برای سرکیسه کردن مردم زحمت کش جامعه بهره می برند. در طی سه دهه ی گذشته، این بخش از سرمایه داری ایران صدها میلیارد دلار درآمد فروش نفت را به یغما برده و با انحصار ورود قانونی و قاچاق کالاها و محصولات ضروری و لوکس از ماشین های چند میلیارد تومانی گرفته تا کارت تلفن هم راه تا بزمین و شکر و حتا مهر نماز به جیب خود پول های عظیم زده اند. حجم ثروت این بخش از سرمایه داران در ایران چنان زیاد است، که به علت محدود بودن سودآوری سرمایه برای همه ی ثروت آن ها، مجبور هستند که بخش قابل ملاحظه ای از سرمایه های خود را در بخش مستغلات کشورهای خلیج و یا در حساب های پس انداز بانک های خصوصی در اروپا، روسیه،

ایران مانند همه ی نظام های سرمایه داری در دنیا متکی به کار مزدی است؛ یعنی کارگر برای امرار معاش خود باید نیروی کار خود را بفروشد و دست مزد دریافت کند. همه ی سوخت و ساز اقتصادی جامعه ی ایران بر این مبنای پایه استوار است. در عین حال، عمل کرد سرمایه داری ایران دارای ویژگی های معینی است که هر چند صرفا محدود به ایران نمی شوند، ولی به هر حال سرمایه داری ایران را در گروه ویژه ای قرار می دهد. به عنوان مثال، شکل مالکیت ابزار تولید و لاجرم نحوه ی برخوردار شدن از سود سرمایه در ایران به طور قابل ملاحظه ای به موقعیت نظامی - امنیتی یا موقعیت سرمایه دار در سلسله مراتب مذهبی - حکومتی بستگی دارد. سازمان موسوم به سپاه پاسداران صرفا یک نهاد به شدت سرکوب گر و ضد انسانی امنیتی - نظامی نیست. این نهاد و سلسله مراتب نظامی آن، در عین حال، یکی از بزرگ ترین بلوک های سرمایه داری در ایران هم است. هزاران نهاد تولیدی و موسسات مالی و اعتباری، که به طور مستقیم و غیر مستقیم به این نهاد و زیرمجموعه های آن وابسته است،

نقش «برپاه» را در متن تفرات جهانی باید بدون مبالغه درک کرد. رسیدن به این توافق بین جمهوری اسلامی و آمریکا و شرکای بین المللی اش به معنای حل همه ی معضلات جهانی نیست. این توافق متا به معنی فراهم آمدن پیش شرط های رفع معضلات اقتصادی و سیاسی جهانی هم نیست. (اساس مشکلات اقتصادی و سیاسی جهانی ریشه در رشد بی دریغ سرمایه داری در سه دهه ی گذشته و رقابت بلوک های سرمایه داری در اروپا، آمریکا، آسیای جنوب شرقی و کشورهای صنعتی مانند برزیل، هندوستان، روسیه و غیره دارد. در این متن جهانی، مشکل ایران یک مشکل دردرساز، ولی ناشیبه ای است.



کشورهای آسیای جنوب شرقی و آمریکای لاتین نگه دارند. این بخش از سرمایه داری در ایران، راه را برای رقابت برابر بر بخش خصوصی بسیار محدود کرده است. همین طور نمونه های زیادی از تصاحب غیرقانونی اموال و صنایع بخش خصوصی وجود دارد، که به لطف قضاوت دادگاه های ویژه و بدون هر گونه رعایت مراتب قانونی، صرفا به زور جلب شده اند. رئیس قبلی قوه ی قضاییه، آیت الله شاهرودی، و رئیس فعلی این قوه، آیت الله لاریجانی، هر دو سر در این پالان دارند. در نتیجه ی این وضعیت، صنایع و موسسات تولیدی و خدماتی در ایران به شدت از بارآوری پائین، از مدیریت بی کفایت و قابلیت رقابت ضعیف برخوردارند. هر گونه باز شدن مرزهای کشور بر روی سرمایه های خارجی و درجه ای از رقابت، این وضعیت بسیار ویژه ی این گروه از سرمایه داران در ایران را برهم خواهد زد. وقتی این ها از اقتصاد مقاومتی و خودکفا صحبت می کنند و نمی خواهند که «برجام دو» بی در کار باشد، در واقع دارند نگرانی جدی خودشان را از یک آینده ی پر تلاطم ابراز

در عین حال بزرگ ترین مجموعه ی سرمایه داران ایران را هم تشکیل می دهد. به اصطلاح، «برادران پاسدار» و تیسمارهای پاسدار خود به معنای دقیق کلمه بزرگ ترین سرمایه داران در ایران هم هستند. این وضعیت برای ارتش و نیروهای امنیتی در کشورهایمانند پاکستان، مصر و برمه هم وجود دارد. شاید به معنای اقتصادی باید از سپاه پاسداران به عنوان «شرکت سهامی خاص پاسداران» نام ببریم. البته این ها همه ی سرمایه داران ایران نیستند. در کنار اینان باید از به اصطلاح «بیت رهبری»، یعنی خانواده ی خامنه ای و وابستگان نزدیک و دور او، به عنوان یکی از بزرگ ترین مالکین صنایع، اراضی و مستغلات در ایران نام برد که با صدها شرکت صنعتی و موسسات مالی اعتباری، بخش قابل ملاحظه ای از اقتصاد ایران را در دست دارند. یک تخمین قابل توجه، میزان ثروت «بیت رهبری» را بالغ بر ۸۵ میلیارد دلار می داند. در کنار این ها باید از یک دسته ی دیگر از دزدان قافله، که همواره از تقوا و خویشتن داری برای دیگران حرف می زنند

می‌کنند. البته برای این‌ها وضعیت میلیون‌ها مردمی که از این وضعیت در عمق فقر و سختی زندگی می‌کنند از کم‌ترین اهمیتی برخوردار نیست.

بنابراین، تغییر این وضعیت صرفاً با ایجاد یک سری تغییرات اداری و یا اقتصادی سطحی در نظام سرمایه‌داری ایران ممکن نیست. این وضعیت تنها با ایجاد تغییرات اساسی در توازن و ساختار سیاسی و امنیتی کشور ممکن است. و این، یعنی تمامیت جمهوری اسلامی و نظام ولایت فقیه آن با همه‌ی نهادها و زیرساخت‌های آن باید برچیده شود.

**پاسخ ۶:** این دو جناحی که به آن‌ها اشاره دارید، با نیت متفاوت به این توافق نیاز داشتند. یک جناح که با سازمان‌های امنیتی، سپاه پاسداران و شخص خامنه‌ای تداومی می‌شود، برای کم کردن فشارهای اقتصادی و جلوگیری از یک انفجار اجتماعی و توده‌ای که بر متن فقر و فلاکت بیش از حد در ایران بسیار محتمل بود - و کماکان است - به قدری بسط در روابط اقتصادی و تجاری ایران در عرصه‌ی جهانی نیازمند بود. برای اینان، «فرجام» می‌توانست این فرجه را فراهم سازد و اکنون ساخته است. برای جناح دیگری که با هاشمی و روحانی تداومی می‌شود و در نهادهای امنیتی و نظامی جمهوری اسلامی فعلاً دست بالا را ندارد، «فرجام» می‌توانست زمینه‌ساز بسط روابط بعدی جمهوری اسلامی با کشورهای غربی و حتا در یک دور بعد با آمریکا شود. این به گمان آنان، با خود، امکان ورود سرمایه و فناوری پیش‌رفته به کشور را ممکن می‌کرد و با خصوصی شدن‌های بعدی، کنترل بلامنزاع جناح دیگر بر اقتصاد کشور و در یک چشم‌انداز میان مدت بر سیاست و نیروهای امنیتی و نظامی کشور را سست می‌کرد. این امر البته متحقق نشده است و با توجه به شرایط کنونی، حصول این امر فعلاً حتا در یک چشم‌انداز میان مدت مقدور به نظر نمی‌رسد. تشدید فشار خامنه‌ای بر جناح رفسنجانی، دقیقاً برای این است که این چشم‌انداز را برای آن غیر ممکن سازد و اجازه ندهد که از فرج «برجام»، که خطر جنگ با آمریکا را از صحنه خارج کرده، این جناح بتواند مقبولیت و اعتبار سیاسی بیش‌تری به دست آورد. عقیم ساختن و مستاصل ساختن جناح دیگر، بخشی از ادامه‌ی سیاست جناح خامنه‌ای در شرایط «پسا-برجام» است.

**پاسخ ۷:** هر چند اختلافات جدی بین این دو جناح وجود دارد، ولی بدواً فکر می‌کنم که لازم باشد یادآور شویم که این دو از تاریخ، نقاط و منافع مشترک بسیار زیادی نیز برخوردارند. تفاوت‌های این دو هر چه باشد در حفظ و تحکیم جمهوری اسلامی به عنوان یک رژیم سیاسی اسلامی سرمایه، که متکی به بی حقوقی و سرکوب‌خشن بخش عمده‌ی جامعه است، با یک‌دیگر توافق دارند.

در هر دو جناح این رژیم، سردمدارانی وجود دارند که در دوران مختلف روسای حکومت، مسئولان ارشد امنیتی و نظامی، روسای قوه‌ی اجرایی و مقننه، و نخست‌وزیر دولت مورد اعتماد امام، بوده‌اند. همه‌ی این‌ها، دوران خشونت و سرکوب دوره‌ی خمینی و قتل‌عام‌های زندانیان سیاسی دهه‌ی ۶۰ در ایران را یا تأیید و مقبول می‌دانند و یا در آن دوران جزو

مسئولان ارشد این نظام بودند. هر چند میزان دخالت تک‌تک آن‌ها را یک دادگاه منصف در آینده باید تعیین کند، ولی در حضور و نقش مستقیم و یا غیر مستقیم آن‌ها نباید ذره‌ای شک کرد. همین‌طور باید یادآور شد، که هیچ کدام از این دو جناح خواهان آن تغییرات اساسی بی‌درمبانی مهم جمهوری اسلامی نیستند که بتواند به بسط واقعی حقوق پایه‌ای شهروندان در زمینه‌ی تشکل و فعالیت مدنی، صنفی و سیاسی آن‌ها منجر شود. هیچ کدام از آن‌ها برای رفع تبعیضات علیه شهروندان بر اساس عقاید، جنسیت، گرایش‌های جنسی و تعلقات ملی تمایل ندارند. حکومت اسلامی متکی به ولایت فقیه، مبنای اشتراک همه‌ی آن‌ها است. به همین علت، در دوره‌ی روحانی - همانند دوره‌ی احمدی‌نژاد - اعدام‌ها، حبس‌های طولانی مدت برای مخالفان سیاسی، سرکوب‌خشن و عریان تجمعات و حرکات اعتراضی کارگری و بی حقوقی زنان و دگرجنسان با شدت تمام ادامه دارد.

اختلاف این دو، بر سر این است که چه استراتژی بی‌عمر به سر آمده‌ی جمهوری اسلامی را می‌تواند بیش‌تر تضمین کند. در پایه‌ای‌ترین سطح، جناح خامنه‌ای و پاسداران فکر می‌کنند یک مدل اقتصادی مشابه اقتصاد روسیه‌ی دوران اخیر پوتین، که در آن بخش وسیع دولتی به کمک درآمد نفت صنایع و بازار داخلی را تا حدود زیادی با کم‌ترین دخالت اقتصاد جهانی سر پا نگه دارد - یک مدل قابل حصول و ماندگار است. آن‌چه آن‌ها به آن «اقتصاد مقاومتی» می‌گویند، چنین چیزی است. هر چند این مدل اقتصادی، که در سال‌های دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ میلادی در چین و کشورهای در حال توسعه‌ی زیادی وجود داشته از نظر عملی و نظری به ورشکستگی کامل برخورد کرده است و حتا وقوع آن در روسیه‌ی کنونی محصول یک وضعیت موقت است تا چیز دیگری، اما به هر حال آن‌ها تصور می‌کنند که می‌توانند اقتصاد سرمایه‌داری در ایران را با چنین مدیریت کلانی سر پا نگه دارند. نتیجه‌ی این تصورات فعلاً وجود، شش میلیون بیکار فارغ‌التحصیل دانش‌گاہی، یازده میلیون حاشی‌نشین شهرهای بزرگ بدون ممر درآمد ثابت، از بین رفتن تقریباً کامل هر گونه ضمانت اشتغال دایم و یا درازمدت، صدها میلیارد تومان نقدینگی بدون پشتوانه‌ی واقعی، سقوط سرسام‌آور ارزش ریال، خالی شدن ذخیره‌ی ارز خارجی، مسدود ماندن میلیاردها دلار دولت در بانک‌های جهانی، کاهش مخرب سطح معیشت و درآمد میانگین، به علاوه‌ی صدها عواقب و فجایع اجتماعی، انسانی و اخلاقی در همه‌ی زمینه‌های قابل تصور در کشور است. این سیاست اقتصادی، نظام جمهوری اسلامی را از درون خالی و از بیرون بسیار آسیب‌پذیر کرده است و ماندن تاکنونی آن اساساً به لطف دستگاه‌های سرکوب و اختناق آن است تا چیز دیگری.

جناح دیگر تصور می‌کند مدلی اقتصادی بی‌مشابه آن‌چه در چین است، شاید بتواند آینده‌ی اقتصادی و لذا بقای درازمدت این رژیم را فراهم سازد. در چنین وضعیتی کماکان نقش دولت بلامنزاع است، ولی در کنار بخش دولتی، اقتصاد مختلطی وجود دارد که زمینه را برای بخش خصوصی و شروع فعالیت‌های مشترک اقتصادی با شرکت‌های بین‌المللی و کشورهای خارجی فراهم می‌آورد. و در نتیجه، به بسط اقتصادی و رفع گره‌گاه‌های



در زمینه‌ی برخورداری از حق تشکل، تجمع و فعالیت سیاسی هیچ تغییری رخ نداده است. کاملاً بر عکس، در دوران ریاست جمهوری روحانی آن چه به نظر می‌رسد دارد مرسوم می‌شود، اعمال مجازات قرون وسطایی بر علیه کارگرانی است که برای دریافت حقوق معوقه و دفاع از مشاغل خود دست به اعتراض می‌زنند. آن چه بر علیه کارگران معترض در معدن طلای «آق دره» رخ داد، بخش کوچکی از آن روالی است که پیش از این بر علیه کارگران معدن سنگ بافق، معدن چادرملو و کارگران سندج رخ داده است. «برجام» برای کارگران در ایران ذره‌ای تاثیر مثبت بر زندگی، معاش و حقوق انسانی آن‌ها نداشته است - البته به غیر از این هم نمی‌توان انتظار داشت.

◀ **پاسخ ۹:** سرکوب و اختناق دوران جمهوری اسلامی، بی‌شک یکی از عوامل مهم بر سر محدود شدن تلاش‌هایی است که فعالان کارگری برای ایجاد تشکل و فعالیت‌های عملی خود با آن مواجه هستند. این رژیم علاوه بر دستگیری و محکومیت

اقتصادی جمهوری اسلامی در زمینه‌ی رشد و اشتغال منجر می‌شود. هر چند دهه‌ها برای تحقق نظام سرمایه‌داری در ایران به آن چه در نظام سرمایه‌داری چین رخ داده فاصله است، ولی حتا در قدم اول چنین الگوی فرضی برای نجات سرمایه‌داری در ایران تغییرات جدی در الگوی سیاسی و روابط بین‌المللی ایران با غرب و به ویژه با آمریکا نیاز است. این تغییرات با مبنای فعلی جمهوری اسلامی ناسازگار است و بدون یک تسویه حساب جدی و به طور اجتناب‌ناپذیر قهری در بین این دو جناح قابل تصور نیست. بنابراین، مدل اقتصادی این جناح بیش‌تر به یک سراب شبیه است تا راه حل قابل تحقق برای سرمایه‌داری ایران.

جناح حاکم، که از موقعیت برتر برخوردار است، یک مقوله‌ی انتزاعی نیست که بتوان آن را در یک کنکاش فکری جابه‌جا کرد. این جناح توسط هزاران سرمایه‌دار کوچک و بزرگ و هزاران خدمه و کارگزار نمایندگی می‌شود، که از برکت موقعیت کنونی صاحب قدرت و ثروت قابل ملاحظه‌ای شده‌اند که به این

اولین معضل، فقدان یک توافق عمومی در بین فعالین رادیکال جنبش کارگری درباره‌ی چشم‌انداز و مطالبات این جنبش در قبال وضعیت کنونی در ایران است؛ چشم‌اندازی که صرفاً عکس‌العملی در قبال مانورهای سیاسی جناح‌های مقتلف نیست، بلکه امر تسفیر قدرت سیاسی و به اعتبار آن تحولات اساسی در اقتصاد جامعه‌ی سرمایه‌داری در ایران را هدف دارد. مطالباتی که طبقه‌ی کارگر را به شاغل و بیکار، زن و مرد، افغان و ایرانی، بازنشسته و جوان تقسیم نمی‌کند، بلکه کلیت اجتماعی این طبقه را در درون و بیرون محیط کار و به دور از هر گونه تفکیکی مد نظر دارد.

هزاران فعال جنبش کارگری طی سی و چند سال گذشته، صدها نفر از آن‌ها را اعدام کرده است و دامنه‌ی فعالیت امنیتی و نظامی خود را بر تمام موسسات تولیدی و خدماتی کشور بسط داده است. شبکه‌ی پیچیده‌ی شوراهای اسلامی و سلسله مراتب اداره‌ی کار جمهوری اسلامی توسط ماموران امنیتی این رژیم گردانده می‌شوند. این‌ها همه بی‌شک مانع جدی‌یی بر سر متشکل شدن و آگاه شدن کارگران هستند.

مزید بر این که به علت موقت شدن مشاغل و از دست رفتن امنیت شغلی، مراکز تولیدی بزرگ که قبلاً مانند قلب و مغز جنبش وسیع کارگری عمل می‌کردند تا حدود زیادی نقش خود را از دست داده‌اند. این وضعیت در کنار سقوط سطح معیشت و درآمد کارگران، امکان عملی برای فعالان و رهبران عملی کارگران را بسیار محدود کرده است. رفتار خشن و سرکوب‌متمادی کارگران، حتا آنان که علی‌رغم بیماری‌های جدی در سلول‌های انفرادی و بدون دریافت مراقبت لازم پزشکی به سر می‌برند، یک عامل منفی دیگر بر سر عروج رهبرانی است

راحتی نمی‌خواهند آن را از دست بدهد. دعوای این جماعت که از طریق آیت‌الله‌ها و حجت‌السلام‌ها در ایران نمایندگی می‌شود، دعوایی بر سر آخرت و نعمات آسمانی خدای‌شان نیست، بلکه مجادله‌ای جدی بر سر امور دنیوی در همین دنیای خاکی است. زبان و استعارات الکن مذهبی آن‌ها، گداهای روشنی برای تمایز از یک دیگر و تحریک طرف‌داران‌شان بر سر قدرت سیاسی و اقتصادی در جامعه‌ی سرمایه‌داری ایران در آستانه‌ی قرن بیست و یکم است.

◀ **پاسخ ۸:** جناح‌های مختلف جمهوری اسلامی و نمایندگان سیاسی آن‌ها در این سی و چند سال حاکمیت جمهوری اسلامی تغییر کرده‌اند، ولی آن چه ثابت مانده است وضعیت فلاکت‌بار زندگی و معیشت کارگران در ایران است. سقوط نرخ منفی سطح معیشت کارگران، که با شروع دوران جنگ عراق در دهه‌ی ۶۰ آغاز شد، در این سی سال به طور منظم بیش‌تر شده است. علاوه بر این، در بی‌حقوقی مطلق کارگران



که بتوانند نقش موثر در سازمان یابی کارگری داشته باشند. این ها همه دشواری های جدی یی بر سر اتحاد و هم بستگی کارگران و تشکل طبقاتی آنان است، که نباید از نظر دور نگه داشت. البته وجود این اختناق و سرکوب گسترده تنها دلیل برای فقدان تشکل طبقاتی کارگران نبوده و نیست. تشکل پیش از آن که به معنای ایجاد ساختار و سازمان صنفی یا حزبی جنبش کارگری باشد، نیازمند سازمان یابی حول ایده ها، خواسته ها و چشم انداز روشن و صریح کارگری است. وجود نظرات و عقاید محدود، مماشات طلبانه و کوتاه بینانه در جنبش کارگری یک عامل مهم بر سر شکل گرفتن چنین چشم انداز و خواسته های روشن برای جنبش سراسر کارگران در ایران بوده است، هم چنین عامل مهمی برای مقابل و خشنی کردن اقدامات قابل تقدیری که از سوی بخشی از فعالان و مبارزان جنبش کارگری در ایران صورت می گیرد.

**۱ پاسبخ ۱۰:** این البته موضوع در خور توجه و مهمی است، که باید به طور جداگانه به آن پرداخت و موضوعیت آن به بحث درباره ی «برجام» مربوط نمی شود. اما تا آن جا که بتوان به رئوس این موضوع اشاره کرد، می توان این ها را برشمرد:

۱- اولین معضل، فقدان یک توافق عمومی در بین فعالین رادیکال جنبش کارگری درباره ی چشم انداز و مطالبات این جنبش در قبال وضعیت کنونی در ایران است؛ چشم اندازی که صرفا عکس العملی در قبال مانورهای سیاسی جناح های مختلف نیست، بلکه امر تسخیر قدرت سیاسی و به اعتبار آن تحولات اساسی در اقتصاد جامعه ی سرمایه داری در ایران را هدف دارد. مطالباتی که طبقه ی کارگر را به شاغل و بیکار، زن و مرد، افغان و ایرانی، بازنشسته و جوان تقسیم نمی کند، بلکه کلیت اجتماعی این طبقه را در درون و بیرون محیط کار و به دور از هر گونه تفکیکی مد نظر دارد. مطالبات مربوط به حداکثر ساعات کار هفتگی، حداقل دست مزد، تامین بیمه های اجتماعی و درمانی مکفی، پرداخت حقوق بازنشستگی، رفع تبعیض بین زن و مرد در محیط کار، برقراری شرایط سالم و انسانی در محل کار، ممنوعیت کار اطفال، و غیره را متناسب با بالاترین استانداردهای جهانی موجود برای همه ی کارگران طالب است.

۲- دومین معضل، غیاب سازمان یابی کارگران در سطوح مختلف اجتماعی، صنفی و سیاسی در ایران است. قبلا به تاثیر مشکل امنیتی و اختناق در ایجاد سازمان های کارگری در ایران اشاره کردم. اما بین سازمان های سیاسی و اجتماعی سراسری کارگران، که امکان فعالیت علنی و گسترده در کشور را باید داشته باشند و غیاب مطلق آن ها، اشکال متنوع و متفاوتی از سازمان یابی کارگری می تواند وجود داشته باشد. سازمان های خودیاری کارگری و تعاونی های کارگری که خود کارگران را برای حل مشکلات شغلی، مسکن، آموزش، خدمات اجتماعی، کمک های غذایی و درمانی و مالی به یک دیگر وصل کند و در این متن، امکان حصول اشکال پیشرفته ی تشکل و اتحاد آن ها را فراهم آورد، می تواند

وجود داشته باشد. تشکل کارگری تنها حزب سیاسی و اتحادیه های صنفی آن ها نیست. تشکل به معنای سازمان یابی و خودیاری کارگری به تحقق این اشکال پیش رفته و فراگیر کمک جدی یی خواهد کرد. در این زمینه، قطعا نمونه های جالبی به همت مبارزان کارگری به وجود آمده است، مساله بر سر بسط و گسترش این اشکال خودیاری بر اساس خواست ها و اهداف مترقی بیش تر است.

۳- سومین معضل کماکان فقدان یک شبکه ی سراسری از مبارزان و رهبران کارگری است، که در عین هدایت مبارزات و حرکت های مجزای کارگری، بر لزوم فعالیت هدف مند و متشکل یک دیگر برای رسیدن به خواست های عمومی و فراگیر کارگری تلاش می ورزند و به هیچ کدام از جناح های متفاوت جمهوری اسلامی و یا نمایندگان فکری و سیاسی آن ها توهم و چشم داشتی ندارند.

علی رغم سرکوب و جنایات جمهوری اسلامی طی سی و چند سال اخیر، ما در ایران بارها شاهد خروش وسیع و گسترده ی توده ای در مقابل اجحافات این رژیم ضد کارگری بودیم، ولی در عین حال بارها این خیزش ها - که در آن ها بی شک توده ی وسیع کارگری نقش مهمی داشته است - به دستاویزی برای این یا آن جناح جمهوری اسلامی تبدیل شده است. از خاتمی گرفته تا کروبی و موسوی و تا روحانی، این ها همه کسانی بوده اند که از دل جمهوری اسلامی و برای عقیم کردن مبارزات رادیکال کارگری علم شده اند. کسانی که به نام دوستان و رهبران کارگری، در حمایت ضمنی و یا علنی آن ها، کارگران را به مماشات و تمکین دعوت می کنند، خود جزو مهم ترین موانع رشد مبارزات کارگری در ایران هستند. این بار نیز دعوی جناح های جمهوری اسلامی بر سر میزان و مقدار «برجام» مستمسکی شده است که بار دیگر این دوستان دروغین کارگران، آن ها را به دنباله روی از به اصطلاح جناح معتدل جمهوری اسلامی فرا خوانند. افشای این توهمات یکی از عاجل ترین وظایف مبارزان رادیکال و سوسیالیست جنبش کارگری در ارتباط با قرارداد «برجام» است و باید با اهتمام تمام به آن پرداخت.

\* \* \*

